

پایه های عینی و ذهنی انقلاب « زن، زندگی، آزادی »

صفحه

موضوع

بخش اول : دوران مدرن و پیامدها

۲	۱) موضوع سخن
۳	ساختار دنیای کهن
۳	۲- مدرنیته
۴	ویژگی های دوران روشنگری
۵	خود بنیادی مهمترین مؤلفه فلسفی مدرنیته
۷	۳- انقلاب مشروطه
۸	۴- حکومت های پس از مشروطه
۹	۵- بحران در حکومت های ایدئولوژیک و انحصار گر
۱۱	۶- رنسانس و خیزش مردمی در ایران
۱۴	دستاوردهای جنبش « زن، زندگی، آزادی
۱۵	فروپاشی حکومت در حوزه مشروعیت
۱۵	ضرورت اتحاد اپوزیسیون
۱۶	ایجاد قدرت دوگانه
۱۶	شکاف در قدرت حاکمیت
۱۶	۷- روند مبارزات جاری
۱۷	سبک های مقاومت
۱۸	۸- مسیر رهائی

پایه های عینی و ذهنی انقلاب « زن، زندگی، آزادی »

بخش اول : دوران مدرن و پیامدها

موضوع سخن:

موضوع این گفتار جایگاه و دستاوردهای انقلاب « زن، زندگی، آزادی است »، که مشروعیت خود را از خواست و نیازهای درون و زیست جامعه، همچنین روح دوران زمانه بر می گیرد. از این نظر در تقابل با دین سیاسی است که مدعی است، مشروعیت و مقبولیت خود را از آسمان می گیرد. در ادامه اثبات خواهد شد که تعهد حکومت ولایت فقیه به قوانین از جمله قانون اساسی بر خلاف مستندات است و نشان داده می شود که حاکمیت قانون از جمله قانون اساسی را طی ۴۴ سال کلاً نقض کرده است

اینک گسترده ترین جنبشی که می توان رنسانس اجتماعی مردم ایران نامید و از دوران انقلاب مشروطیت شروع شده، خواست تشکیل جمهور مردم و سکولار^(۱)، تحقق عدالت اجتماعی و حقوق فردی و اجتماعی، دموکراسی، که تا کنون محقق نشده و اینک در تراز عالی و تکمیل شده بصورت انقلاب جریان یافته است. لذا گسل های عظیمی بین عموم مردم و حاکمیت ایجاد شده است و از طرف دیگر گسترده ترین ابر بحران های اقتصادی، زیست محیطی، اجتماعی و فرهنگی و روابط بین الملل حادث شده است. در اینجا تأکید روی راهکارهای برون رفت از وضعیت کنونی و دستیابی به اهداف، آرمان ها و چشم انداز تاریخی و خواست مردم ایران است. در انتها راهکار برای دستیابی به اهداف و منافع ملی مردم، مطابق موازین حقوق بشری، حقوق اجتماعی و فردی، از طریق ایجاد و برقراری تشکل های مردم نهاد، نهادهای اجتماعی و احزاب می باشد، منتخبین واقعی مردم، در چارچوب حقوق فردی و اجتماعی، می بایست همواره قابل عزل توسط انتخاب کنندگان باشند. در ایران نیز مشابه تمامی جوامع توسعه یافته و سکولار^(۱) در سراسر دنیا هر قشر و طبقه و گروهی از جمله روحانیت عرفی حق طبیعی اش است که مطابق اصول دموکراسی و حقوق بشر به طرح افکار و عقایدش در جامعه پرداخته و اهداف خود را به دیگر اقشار عرضه نماید. بدنه حاکمیت و کسانی که زندگی خود را وابسته به حکومت ولایت فقیه می دانند ضروری است بازبینی در زندگی مسیر زندگی خود نموده و توجه نمایند که در بسیاری جوامع مردمی و دموکراتیک، تلاش برای کسب آزادی و برابر و زندگی حق طبیعی همگانی بوده و سرسپردگی و تسلیم نسبت به یک دیکتاتور یا جناح الیگارش، اقدام علیه حقوق فردی و اجتماعی و امنیت مردم بوده و بدست توانای مردم از جامعه ریشه کن خواهد شد. سرنوشت تمامی مستبدان و دیکتاتور ها در تاریخ قابل مشاهده است. عدم بکار گیری عقلانیت، منطق و علم و دانش و دستاوردهای و حقوق بشری و منافع ملی و کرامت انسانی جایگاهی بلند مدت در جوامع و تاریخ ندارد، اگر چه بزرگترین ارتش جهان و مسلح به سلاح های اتمی بوده و قادر باشد صدها بار کره زمین را همانند شوروی نابود کند، که بدون شلیک حتی یک گلوله فروپاشید. رویکرد نظامیان و شبه نظامیان در کشورها و جوامع توسعه یافته به مردم بعنوان بالاترین رکن اجتماعی بوده و منافع و خواست آنها، منافع ملی تعریف می شوند. در تجمعات اعتراضی در جوامع دموکراتیک، شاهدیم که نظامیان به مردم معترض که بخش های وسیعی را تشکیل می دهند، پیوسته و علیه دیکتاتوری که قصد دارد با تغییر قانون اساسی، حقوق مردم را تحدید کند، در کنار و در همبستگی با مردم قرار گرفته و از اقدام سبعانه و کشتار مردم خودداری می کنند. چون این کشورها نظامیان از مردم بوده و برای حقوق و امنیت مردم از جمله خانواده های خود و منافع ملی وارد این شغل شده و اهداف اجتماعی و انسانی خود را به سر سپردگی و اسارت در اختیار یک شخص یا جناح، تمامیت خواه ترجیح داده در مقابل اراده مردم و علیه منافع ملی اقدام نمی کنند

(۱) سکولار شدن به معنی آزادی عرصه های عمومی (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) از سیطره نهاد دین (و ایدئولوژی) است.

در این گفتار با اشاره ای که به تداوم مطالبات از دوران مشروطه شد سیر تحولات اجتماعی میهن مان را بطور بسیار فشرده از آن زمان تا کنون بیان شده و زنجیره منطقی تحولات اجتماعی و تاریخی را بطور تحلیلی طی ۱۱۷ سال طی کرده و به دوران کنونی رسیده و علت واقعیت کنونی شرح داده می شود. چون تاریخ؛ همانند جامعه انسانی بمثابة یک پدیده زنده دارای منطق، قانونمندی، جان، سمت و معنی دارد - فلسفه تاریخ کشف معنی و سمت در تاریخ و توصیف آنست. درک منطق دیالکتیک تاریخ (اثرات چند جانبه علت و معلولی) تحولات یک امر ضروری است. فلسفه تاریخ محصول همآوردی نو و کهنه است. قانونمندی درونی آن حاصل تغییر چند وجهی حرکت و خواست، اراده اجتماعی و همبستگی مردم بعنوان سوژه اصلی، عملکرد حکومت و نهایتاً شرایط جهانی و روح دوران بستگی دارد. یعنی در تاریخ، در هستی نت وجود دارد و سینوس های مطالبات، اراده و همبستگی و یکپارچگی اجتماعی و متحد انسان های تحول خواه، شفافیت مطالبات و خواست روح جامعه اهداف و شعارها تعیین کننده اند. تاریخ ویژگی اجتماعی دارد و بمعنی جمعی از رخدادهای تصادفی که فاقد دلیل و علت اند یا اراده و خواست عده ای و با اگر و اما، مشروط و طبق میل اشخاص گذار نمی کند. برای دستیابی به موفقیت و کسب اهداف و مطالبات خود باید بتوانیم جایگاه خود در جهان امروز و در تاریخ خودمان را درک و مشخص کنیم

برای تشریح جایگاه انقلاب «زن، زندگی، آزادی» به فرایند تحولات تاریخی از مشروطه تا کنون می پردازم.

ساختمان دنیای کهن :

در ساختار اجتماعی ما قبل دوران مدرن متأخر، در طی قرون وسطی، ساختار شامل فئودالیسم (اشراف) + روحانیون + عوام بود که سلطان در رأس این ساختار قرار داشت. طی این دوران بشر فاقد صلاحیت و مشروعیت برای تدوین قانون برای خود بود و مشروعیت تنها به عالم غیب وابسته بود. مضمون سرکوبگرانه این ساختار هنوز در بخش هایی از جهان وجود دارد. در دیدگاه کلیسا در قرون وسطی، بشر موجودی ضعیف و محتاج پیدا کردن طریق نجات و ثواب است. در آن دیدگاه، تاریخ به مثابه نمایشنامه ای بوده که پروردگار نوشته و طرح از پیش تعیین شده و مقدری است کلیسا تاریخ را به قبل از مسیح - که مقدمه تاریخ می نامد- و بعد از مسیح می داند. در قرون وسطی مطابق دیدگاه ادیان، از دیدگاه کلیسا انسان در تاریخ جایگاهی نداشت. با سلطه پاپ ها یا پاپیسم روحانیون واسط انسان و خدا بودند و امت جایگزین ملت ها بود. تاریخ مبتنی بر داستان های کتب آسمانی بود. که قصص می گفتند نقل و حدیث بود نقد خلاقیت نوآوری، بدعت وجود نداشت و در کتب آسمانی از مذمت دنیا و ارجحیت آخرت بود. از نظر بنیادگرایان دینی، حکومت از آن خدا و فرستادگان اوست. دستورات قوانین و احکام و حتی علم بمثابة حقیقت مقدس انکار ناپذیر و تغییر ناپذیر است. در هزار سال طی قرون وسطی هیچ اختراعی صورت نگرفت، رابطه اجتماعی، رابطه چوپان و رمه بود و نظام گله از چوپان، جز چیدن پشم گوسفندان اندیشه ای در سر نداشت، بقول خمینی شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است". (ولایت فقیه ص ۵۲)

۲- مدرنیته

تمدن دوران اخیر بشری از دوران رنسانس، نوزایش، تجدید حیات که در بخش های گسترده ای در جوامع امروزی وجود دارد، از سده چهاردهم میلادی از ایتالیا ابتدا در حوزه هنر و معماری شروع و سیصد سال طول کشید تا به سراسر اروپا منتشر و نهایتاً به روشنگری منتهی شد. این جنبش سرآغاز انقلاب علمی (فکری) پیشرفت هنری و اصلاحات مذهبی بود و مضمون آن رهایی روح بشر از قید بردگی بود، و بر این پایه قرار داشت که اراده و عقلانیت بشری مایه رستگاری است. دوران نوزایی در حقیقت دوران آزادی انسان از قید و بند طبیعت و نیز جهل خود خواسته انسان بود. با رنسانس و بازگشت به عصر علم و دانش، ما در درون نظام های دانائی زندگی می کنیم خود روندهای علم و معرفت همواره در حال تحولند، در حالیکه ایدئولوژی و دین در قرون وسطی و توسعه نیافتگی، تفکر و جامعه را ناممکن و ما را از تاریخ خارج می کند به قالب های از پیش تعیین شده می برد در جهان نو همه چیز جز عقل و تجربه در انسان منتفی است. پدیده های اجتماعی علوم روح و رواند و با چارچوب های ذهنی از پیش تعیین شده همسازی ندارند کشف علوم و دانش و تحقیق

روشنمند شد. موضوع علم جدید امور معین و قطعی است، کشفی که زندگی بشر را ارتقاء ندهد علم نیست مباحث علم معین و در مقام امور محل اختلاف نیست و ادیان آسمانی را رد نمی‌کند. بلکه آنرا در حوزه شخصی قرار می‌دهد. حکومت دموکراتیک را سه رکن مشخص می‌کند الف) حاکمیت از آن مردم است ب) برابری سیاسی بین عام مردم ج) حکمرانی اکثریت با تحقق حقوق اقلیت است. انسان بعنوان فاعل شناسا و در فاعلیت و تغییر دهنده جامعه و تاریخ قرار گرفت. انسان صاحب هویت شد و جزئی از تاریخ و طبیعت قرار گرفت و در نهایت دین از دنیا تفکیک شد جامباتیستا ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴) فیلسوف سیاسی و تاریخ نگار اهل ایتالیا در عصر روشنگری می‌گوید: «تاریخ آفریده انسان است و سه مرحله ربانی (خدایان) مرحله اساطیر (قهرمانان) در قرون وسطی و دوره انسان و عصر انسان هاست». محور قرار گرفتن فرد و ارزش های فردی در طریق مدرن تعقل؛ ارزش ها و نهادهای خاص اجتماعی خود را بوجود آورد یکی از ویژگی ها مدرن سازگاری ارزش های فردی و جمعی است. ارزش های مدرن فردگرایانه بعنوان شرط تحقق ارزش های جمع گرایانه است.

ویژگی های دوران روشنگری

- در این دوره فردیت اعتلا یافته و فرد از فردیت خود آگاه شده و نگاه سنتی بشر برای ستایش مطلق آسمان نقد می‌شود.
 - در این دوره فرد خودمختار؛ خود را ارباب و مالک طبیعت اعلام می‌کند و به مفهوم پیشرفت ارزش و بها می‌دهد.
 - جدایی دین از دولت --- تأکید بر آزادی های فردی-----افسون زدایی از جهان
 - دوران عقل ابزاری به معنای تسلط انسان بر طبیعت و انسان از طریق به کارگیری علم و تکنولوژی
 - عقل انتقادی بمعنای تأکید بر سوژه خودمختار که شناسنده خود و جهان است و بر آزادی های فردی خود تأکید می‌کن
- انسان بعنوان سوژه خود تصحیح گر — در مدرنیته پویایی، تحرک و دینامیسم درونی دارد. در این دیدگاه: هدف و مسیر و راه؛ اموری از پیش تعیین شده نیستند بلکه با روش های شناخت از درون واقعیات اجتماعی و زندگی جاری سر بر می آورند لذا ایدئولوژی ها و مکاتبی که می خواهند بر زندگی بشر را قالب بزنند محکوم به فنا هستند.

مدرنیته انقلاب فکری - فلسفی و اجتماعی است و در دوران حاضر، حوزه ها، مفاهیم و مقولات وسیع و متکثری از فلسفه جامعه شناسی روانشناسی روانکاوی مردم شناسی سیاست اقتصاد ادبیات زبان شناسی نقد ادبی نظریه ادبی نظریه اجتماعی، نظریه فرهنگی را در بر گرفته است. روند توسعه و تکامل نهاد دموکراسی و حق حاکمیت جامعه مدنی تحت تأثیر جنبش های اجتماعی جدید، سازمان تولید و تقسیم کار بین المللی اعمال قدرت و نظارت در فرایند کار بوده و تقویت می شود. تحولات دائمی عصری که اشکال حقوقی خود، آفرینش مادی و معنوی دانش و اعتقادات خود را بمثابة جریان سیال، گذرا متغیر غیر ثابت و غیر قطعی تلقی می کند؛ جریاناتی که صرفا تا اطلاعیه بعدی می توان آنرا قبول داشت هر چیز که با خواسته های و نقادانه عقل موفق و موجه نشود را باید کنار گذاشت.

خود بنیادی مهمترین مؤلفه فلسفی مدرنیته

❶ اهداف اصلی متفکران روشنگری، آزادی (فردی - اجتماعی)، پیشرفت، دلیل، مدارا، بوده و سه اصل بنیادین روشنگری عبارتند از تساهل، عقل و انسان باوری می باشد. مدرنیته به معنای نو اندیشی و امروزی است و انسان خود را دارای حق تشریع و قانونگذاری می داند -محور آن خرد گرایی است - برابری ذاتی - قانونمندی - عقل و خرد نقاد - نسبی گرایی در تقابل با مطلق گرایی - استقلال،

توانایی، خلاقیت و خودبنیادی؛ مدرنیته این جهانی است. هیچ امر مقدسی در زندگی اجتماعی مصون از نقد و تفکر انتقادی نیست. تعریف روشنگری «به خود جسارت بده و پروای آنرا داشته باش که عقل وفهم خود را بکار بگیری - این است روشن نگری».

① خودبنیادی در شناخت، تنها دو سرچشمه «تجربه» و «خرد» که در دسترس همگان قرار دارند به عنوان منابع شناخت پذیرفته می شوند «خرد خودبنیاد»، یعنی خردی که فقط از قانون‌هایی پیروی می کند که خود آن‌ها را وضع کرده است و در نتیجه در جهت اعتلای زیست انسان است عقل مدرن با آزادی و اختیار، پیوستگی دارد، با ذهن خودبنیاد به دنبال نوآوری و اختراع است. (در کلیسا سنت حاشیه نویسی قاعده است نه متن نویسی) اما دوران روشنگری، انسان نه حاشیه که تنها متن زندگی اجتماعی و فردی است

②- خودبنیادی و اومانیسم یا انسان گرایی یا انسان باوری یعنی مرجع اصلی انسان است و الویت اصلی احترام به خواست و منافع اوست. اومانیسم یعنی هیچ چیزی مهمتر از حفظ جان، آزادی و کرامت انسان نیست و حقوق انسان‌ها فارغ از جنس، نژاد، زبان، ثروت، قدرت، دین، قومیت و ملیت آن‌ها برابر است این گفته پروتاگوراس است: «انسان معیار همه چیز است».

خودبنیادی یعنی همان بلوغ انسان به نحوی که بدون قیمومت دیگران بتواند فکر کند، رفتار کند و اصول اساسی و بنیان‌های جامعه را خود تعیین کند. اومانیسم یا انسان گرایی یا باوری یعنی مرجع اصلی انسان است و الویت اصلی احترام به خواست و منافع اوست.

③ خود بنیادی یا خودمختاری به معنای توانایی برای تصمیم‌گیری و هدایت خود است یعنی باورمندی به سوژگی خود. تعریف خودبنیادی می گوید: «نخستین خصلت پایه‌گذار اندیشه روشنگری عبارت است از برترشماری هر آن چه آدمی خود برمی‌گزیند و خود درباره‌اش تصمیم می‌گیرد بر هر آن چه قدرتی بیرونی به او تحمیل می‌کند. در سوژه مدرن انسان مرکز کائنات است و اومانیسم شکل می‌گیرد. خودبنیادی یعنی اندیشه و عمل براساس آنچه فرد با عقل و اراده خودش به آن رسیده باشد. چنین تعریفی در سطح خرد قرار دارد؛ خودبنیادی در سطح کلان؛ یعنی جامعه، نهادها، ساختارها، قوانین و هنجارهای اجتماعی براساس مشارکت همگانی و با اصول دموکراتیک ساخته شود. بنابراین علاوه بر دموکراسی؛ سکولاریسم و پرهیز از هر نوع نظام ایدئولوژیک از نتایج ذاتی پذیرش خودبنیادی است. دریافت رمانتیک از فرد که در فلسفه پدیدار شناسی و اگزیستانسیالیسم دیده می‌شود با تمرکز بر مفهوم «اصالت» Authenticity بر استقلال فرد از جمع و لزوم کنشگری او تاکید کردند.

③- خودبنیادی و آزادی آزادی، توانایی موجود در هر انسان برای عمل کردن بر طبق اراده خاص خویش است؛ بی‌آنکه ملزم به تن دادن الزامات دیگری جز آنچه برای آزادی دیگران ضروری است باشد. چنین تعریفی در اعلامیه انقلابیون فرانسه نیز دیده می‌شود؛ آزادی عبارت است از توانایی انجام دادن هر آنچه به دیگری آسیب نرساند. (ماده چهارم اعلامیه سال ۱۷۸۹) این تعریف با دوجنبه ایجابی و سلبی دربردارنده خودمختاری فردی است. زیرا انسان باید بتواند آنچه می‌خواهد انجام دهد و نباید به انجام دادن آنچه نمی‌خواهد، مجبور شود. «آزادی وسیله رسیدن به یک هدف متعالی‌تر نیست، بلکه فی نفسه عالی‌ترین هدف سیاسی است».

④- خودبنیادی و سکولاریسم سکولارشدن به معنی آزادی عرصه‌های عمومی (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) از سیطره نهاد دین (و ایدئولوژی) است. سکولارشدن؛ دین را به حوزه فردی (شخصی) محدود می‌کند. نتیجه سیاسی چنین باوری آن است که، وظیفه اصلی حکومت تامین زندگی این جهانی افراد و رسیدگی به رفاه و امنیتی است که آنان خواستارند. در بسیاری حکومت‌های ناسیونالیستی و دیکتاتوری، دین از سیاست جدا بود؛ اما این حکومت‌ها از سیاست دین آفریدند. به قول تودروف: از هنگامی که قدرت سیاسی به مردم بگوید به چه باید باور داشته باشند سرو کارمان با «دین سیاسی» می‌افتد که از نوع پیشین خود بهتر نمی‌نماید.

⑤ خودبنیادی و دموکراسی توافق اکثریت و دموکراسی راهکار شایسته‌تری برای تاسیس و اداره جامعه است. ویژگی خودبنیادی دموکراسی

زمانی رعایت می‌شود که افراد جامعه با عقل و دانش خود به اصول و ارزش‌هایی باور پیدا کرده باشند؛ اگر باور افراد با این اصول و ارزش‌ها به دلیل خواست و توصیه مرجعی بیرونی باشد؛ دموکراسی ویژگی خودبنیادی خود را از دست می‌دهد.

⑤- خودبنیادی در طبیعت؛ جامعه و فرد خودبنیادی شامل تفاوت‌های زیر است

الف. حوزه طبیعت؛ که شامل موضوعات علمی مانند ریاضی، فیزیک و زیست‌شناسی که معیار آنها عقل و منطق و تجربه است. خودبنیادی در طبیعت، یعنی قوانین علمی و تجربی معیار است

ب. حوزه اجتماع؛ که شامل موضوعات علوم اجتماعی و انسانی می‌شود. خودبنیادی در جامعه، یعنی افراد جامعه با گفت‌وگو، تعامل و تفاهم؛ اهداف، ارزش‌ها و قوانینی را انتخاب کرده و براساس آن‌ها جامعه خود را بسازند. افراد چنین جامعه خودبنیادی همیشه در حال نقد و اصلاح نظرات همدیگر هستند تا به اقناع و وفاق بیشتری برسند. در جهان اجتماعی دلیل عقلی باید معیار تصمیم و کنشگری باشد. حفظ خودبنیادی در سطح جامعه منوط به احترام گذاشتن به «تکثرگرایی» و «شکیبایی» است. یعنی افراد باید به دلایل همدیگر گوش دهند و در مقابل مخالفت‌ها، انتقادات و حتی تصمیماتی که با نظر آن‌ها هماهنگ نیست شکیبایی داشته باشند.

پ. حوزه فردی و شخصی؛ که حوزه سلیقه و سبک زندگی افراد است. خودبنیادی در حوزه شخصی یعنی فرد رها از مد و نظر اکثریت باشد و خودش آنچه را که از درون قلب دوست دارد انتخاب کند.

قدرت شگرف بشر، قدرت خلاقه وی و قریحه سرشار او برای ابتکار-صلاحیت قانون‌گذاری با مشارکت جمعی انسان‌ها از طریق مجموعه‌ای از نهادهای انتخابی و در خدمت اهداف و خواست انسان‌ها می‌باشد. تمامی منتخبان برای اداره جامعه، بر اساس قوانین اجتماعی، مقطعی، قابل عزل بوده و دارای حقوق یکسان و برابر با عموم مردم اند. مفهوم آزادی در جنبش کنونی در ایران، با مفهوم آن در بسیاری نظام‌های سیاسی دارای تفاوت معنی‌دار بوده و ویژگی‌های بخش دارد. چون مطالبات معیشتی، کار، رفع کلیه تبعیض‌ها، عدالت اجتماعی، آزادی‌های فردی و اجتماعی در یک رابطه یکپارچه‌ای قرار گرفته‌اند و تحقق یکی بدون تحقق کامل آنها ممکن نیست. مدرنیته در حوزه سیاسی چنین تعریف می‌شود: مدرنیته به معنای آگاهی سوژه فردی از طبیعت و سرنوشت خود و قرار دادن این سوژه به منزله پایه و اساس اندیشه عقلانیت مدرن مبتنی بر رئالیسم انتقادی است. تابو‌گریز است و هر چیزی را در معرض اندیشه قرار می‌دهد. ثانیاً روحیه کارکردگرایی دارد. در فهم مسائل اجتماعی و دینی و انسانی نگاه تاریخی و تا حدودی غیر ذات‌گرایانه دارد یعنی سعی می‌کند که پدیده‌ها را در بستر زمانی و مکانی آنها فهم کند. عقلانیت مدرن تأکید فراوان بر روش تحقیق دارد. فردگرایی اهمیت کلیدی دارد در واقع ترازو و سنجش انسان مدرن برای رد یا قبول نظام‌های حقوقی مختلف (اعم از سیاسی، اقتصادی، قضایی، جزایی، خانواده و ...) موفقیت یا عدم موفقیتی است که این نظام‌های حقوقی در تحصیل حقوق فردی دارند و این به این معناست که ویژگی‌هایی مثل هویت، قوم، هویت قبیله، نظام، ملت، دین و ... همه بایستی به حقوق فرد ارجاع و تحویل شوند. در واقعیت این قراردادهای اجتماعی هستند که می‌بایستی حافظ حقوق بنیادین بشریت باشند ولو اگر انسان‌ها تن به پیروی از حاکمیت بدهند. لاک و روسو با نظریاتشان اصل "حاکمیت ملت" را پایه‌ریزی کردند. بر اساس آن اگر حاکمیت بخواهد با اعمال زور بر زندگی، آزادی و ثروت ملت چنگ بیندازد، ملت حق دارد پیمان‌ش را با حاکمیت لغو کند. خدمت تاریخی روشنگری در رابطه با تکامل ایده در حقوق بشر جهانی تبلور یافته است. در فلسفه روشنگری تکامل ایده حقوق بشر به چنان درجه‌ای از اعتلای معنوی دست یافت که امروز هم اعتبار خود را در اساس حفظ کرده است. بدین سان روشنگری زمینه‌ساز صدور اولین اعلامیه حقوق بشر را آماده کرد.

۳- انقلاب مشروطه

سلاطین قاجار بر مدار دنیای کهن و قرون وسطی حکومت می کردند و لذا ایران را از چرخ دوران و تاریخ جهان خارج کرده بود. جنبش

مشروطه که سر ریز اندیشه در کشورهای بر مدار مدرنیته بود در ۱۹۰۶ میلادی برابر ۱۲۸۵ شمسی به پیروزی رسید. برای علت شکل گیری انقلاب مشروطه و طرح خواست ها و اهداف آن؛ تحولات و انقلاب های گسترده ای در جهان بود که طی چند قرن رخ داده بود، لذا نگاه کوتاهی به پیش زمینه تحولات بیندازیم: تاریخ جهان پس از گذار از رنسانس از قرن ۱۵ میلادی و سپس روشنگری حدود دو قرن بود که با تحولات گسترده اجتماعی برای دستیابی به مدرنیته مواجه بود ابتدا تحولات در انگلستان بود که در سال ۱۶۸۸ انقلاب انجام شده بود دوم استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ که اعلامیه استقلال آمریکا صادر شد. لغو بردگی در آمریکا در اول ژانویه ۱۸۶۳ انجام شد. سوم انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ که جمهوری دمکرات سکولار پدید آمد تا سال ۱۷۹۹ ده سال طول کشید از دل انقلاب فرانسه پیام آزادی برابری برادری ساطع شد و در کمون پاریس ۱۸۷۱ کارگران سنگر خیابانی بر پا کردند (۱۸۱۵-۱۸۳۰) که موج آزادیخواهی در اروپا بود و ثابت کرد اگر مردم اراده کنند هیچ چیز جلودارشان نیست. در ۱۸۴۸ جنبش های گسترده ای ابتدا از سیسیل ایتالیا شروع شد و بعد به فرانسه رسید فوریه ۱۸۴۸ جمهوری دوم مستقر شد سپس، تمامی اروپا از جمله آلمان و لهستان را در نوردید. انقلاب فرانسه با زدودن ساختار حکومتی فرانسه که با امتیازات فئودالی برای طبقه اشراف و روحانیون کاتولیک بود با اصول جدایی دین از دولت روشنگری ملی گرایی دمکراسی و حقوق شهروندی که بُن مایه های حقوق جهانی بشر را در خود داشت بوقوع پیوستند. حقوق ویژه شاهان و امراء و دستگاه های تفتیش عقاید بر چیده شد

آرتور هیو کلاف شاعر انگلیسی در سال های ۱۸۴۸ شعری سرود: نگو مبارزه بی فایده است - نگو رنج و شکنج و آنهمه آسیب که دیدیم بیفایده است - اینجور نیست که دشمن به هیچ ضعف و سستی دچار نشده و همیشه پا بر جاست. در مبارزه هر اتفاقی ممکن است پیش بیاید اما حرف اول را امید می زند - امید به صبح؛ صبح سپید.

در انقلاب مشروطه، **مطالبات در حوزه سیاسی اصلاح نهاد قدرت و در تشکیلات ظرفی برای مشارکت و در مطالبات صنفی منزلی برای سکونت و مطالبات اجتماعی منزلی برای منزلت اقتصادی سطح قابل قبولی برای معیشت نفی رابطه ارباب - رعیتی و چوپان و گوسفندی نفی مطلقیت - مشروطیت و جمهوریت را با خود به همراه آورد.** جامعه تلاش می کرد از مطلقیت جدا شده و در فضای جهانی مشروطیت که روح و نیاز زمانه بود: جمهوری - دمکراسی، مشروط شدن قدرت، مدنیت، مشارکت عمومی، حرمت و کرامت مردم، حقوق بشر جهانی فردی و اجتماعی - تفکیک قوای دولت، توسعه، دولت پاسخگو در کنارش پارلمان - رقابت احزاب و گفتمانها را با مطبوعات و نشریات و اجتماعات - برابری حقوق - عدالت اجتماعی - تأمین زندگی برای عموم مردم - قانونمندی و قانون گرایی را مستقر کند. آزادی نقد و انتقاد به کلیه پدیده های اجتماعی، هم نفس شدن با جهان، آزادی های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی را نهادینه کند. تبدیل تشکیلات مدنی به نهاد های اجتماعی که مقدم بر سیاست باشد. یعنی نهادهای اجتماعی، نهادهای سیاست را شکل دهند - شایسته سالاری - تدوین منافع و ایدئولوژی ملی - موافقت مردم بر تصمیمات دولتی از طرق رفراendum و مشارکت مؤثر نهادهای اجتماعی - ریشه دار شدن آزادی و دمکراسی در جوامع اجتماعی مردم نهاد، در متن جامعه نهادینه شوند. مردم به دنبال زیست ملی بودند شفافیت کار دولت ها و حکومت ها و نظارت مستمر مردم بر فعالیت های حاکمان مشروط جزو ملزومات جمهوری مردم بود. در جریان مشروطه ۱۶۰ انجمن در تهران بوجود آمد در دوره نهضت ملی نیز ۱۱۰۰ نشریه و ۸۰ حزب فعال سیاسی سازماندهی شد و کل صنوف و ۳۲۰۰۰ شورای ده و دهستان ایجاد شد. انجمن ها با حضور رضا پهلوی و صنوف و نشریات و شوراها پس از کودتای ۱۳۳۲ مرداد سرکوب شدند. مشروطه نتوانست بر قدرت های ارتجاعی داخلی و در برابر قدرت های جهانی استقلال خود را حفظ کند. در شرایط بحران های جهانی و رخداد جنگ جهانی نوعی هرج و مرج در ایران حاکم شد. در طول ۲۰ سال ۳۹ وزیر عدلیه تغییر کرد. دولت ها بجهت ضعف

درونی و فقدان نظام کارا قادر به تشکیل دولت- ملت نشدند. پیوند تاریخی مطالبات مردم ایران آزادی برابری دموکراسی زیست مشترک و همبستگی قانون و قوای کشوری در خدمت و برای مردم آزادی همه تشکل های مردم نهاد نتوانست محقق شود.

۴- حکومت های بعد از مشروطه

با بکار گیری و سنجش با شاخص ها معیارهای مدرنیته کاملاً واضح است طی حکومت های پس از مشروطه - به استثنای دوران کوتاه دولت ملی دکتر مصدق - و تا کنون هیچگاه ساختار ملت - دولت در ایران تشکیل نشده و ساختار حاکم « ارباب و رعیت » و اکنون در قالب دینی بشکل « امامت و امت » سر و کار داریم. دولتی که برآمده از ملت باشد و برای حاکمیت و برنامه های کلان همواره رأی اعتماد از ملت بگیرد، بوجود نیامد حکومت های استبدادی و تمامیت خواه عموماً از طریق حذف و سرکوب امور خود را به پیش برده و اعلام می کند اگر با ما نیستید یا جایتان در زندان است و یا می توانید پاسپورت گرفته و به خارج بروید. در ایران هیچگاه دولت پاسخگو وجود نداشته است منابع بدون کنترل و بر خلاف منافع عمومی هزینه می شود حاکمیت شبه فئودالی دولت گزار بر قرار است. پدیده دولت- ملت هیچگاه قوام نیافت. در دوره رضا شاه توسعه و نوسازی آمرانه و از بالا توسط وی اجرا شد. حجم ساخت و ساز از سال ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۶ در ایران بی نظیر و تکرار نشدنی است؛ همانطور که شاهدیم بجهت نواقص ساختاری حاکمیت، توسعه با توقف مواجه شد، اساساً بجهت فقدان جهت گیری همه جانبه و توسعه سخت افزاری و غیر اجتماعی، از جمله حذف طراحان توسعه، توسعه پایدار ممکن نبود. البته کادرهای تکنوکرات و برجسته بالای حکومتی در دوران قاجار و دوره پانزده ساله مشروطه قبل از رضا شاه که اهدافشان با ناکامی مواجه شده بود همگی به وی پیوسته و حمایت کردند از جمله این افراد محمد علی فروغی - محمد ولی خان تنکابنی - عبدالحسین تیمورتاش - کیخسرو شاهرخ - علی اکبر دارور - نصرت الدوله فیروز، سردار اسعد - دکتر اسدی (داماد فروغی) - حدود ۹۰ نفر بودند، که بعداً برخی از جمله نامبردگان، توسط رضا شاه در زندان کشته و یا خودکشی کردند و یا خانه نشین شدند. در همان حال سه قوه در یک قوه مجریه و آنهم شخص اول کشور خلاصه می گردید رضا شاه بعنوان یک فرمانده قزاق در محاصره تبریز شرکت و علیه نیروهای مشروطه ستارخان باقرخان جنگیده بود هر چند در غلبه بر نیروی مشروطه خواه و ستارخان شکست خورد و در فتح تهران توسط مشروطه مجبور به فرار شد. اما وی دارای توانمندی های شخصی بالایی بود و پس از سردار سپهی توانست امنیت در جامعه را از طریق قهری حاکم کند و با توسعه آمرانه، از بالا و با دیکتاتوری پروژه های زیادی را پیش برد. در حالیکه هزینه های نظامی بالا رفت تا ۴۹٪ بودجه سالیانه را می بلعید. وی با سرکوب خشن از شکل گیری اجتماع و احزاب و تشکل های مردم نهاد جلوگیری و هزینه کشورداری افزایش می یافت، در نوسازی جامعه، مصوبات مجلس اول و دوم و سوم دوران مشروطه از جمله آموزش عمومی و پروژه های بزرگ از جمله راه آهن سراسری که مصوب شده اما اجرا نشده بودند مورد بهره برداری قرار گرفت. ، بخشی از برنامه های توسعه از دل ضروریات اجتماعی در نمی آمد بلکه طرح ریزی کارشناسان دولتی بود و با اولویت هایی بومی تفاوت داشت رضا شاه ۱۰٪ املاک مرغوب در ایران را در اختیار داشت

در دوران محمد رضا پهلوی هم ساختار دولت- ملت و دموکراسی اجرا نشد. در رده بالای سیاستمداران نیز نظام ارباب - رعیتی برقرار بود. هویدا نخست وزیرش علاوه بر دست بوسی اظهار می کرد « من غلام خانه زاد اعلیحضرت هستم » فواصل طبقاتی و گسترش حاشیه نشینی با مهاجرت گسترده روستائیان به شهر ها باعث اعتراضات اجتماعی شد برنامه های توسعه در این دوره نیز آمرانه بود و ایران هیچگاه همسفر با روح و نیاز زمانه یعنی همسفر با جهان نشد. توسعه و کرامت انسان در زیر ارابه احکام صادره از رأس هرم قدرت از بین رفت کسترش عظیم دستگاه بورکراتیک دولتی و هزینه های آن از پیامدهای حاکمیت دیکتاتوری است.

استبداد و سرکوب از یکطرف و توسعه آمرانه و کلاسیک از طرف دیگر دو برنامه بودند ویژگی اصلاحات از بالا - اصلاحات اقتصادی و اجتماعی (منهای سیاست) که در دستور کار داشتند نیز وجه غیر مشارکتی داشت و محور توسعه را آمرانه و بر دولت می گذاشت نیروهای اجتماعی مستقل در برنامه های توسعه حضور ندارند. ساختار از بالا به پایین و در نتیجه دولت بسیار حجیم شده و کارآیی

آن افت و منابع برای امور غیر مولد مصرف می شدند. مشکلات ساختاری و توسعه نیافتگی و تناقضات درونی آن باعث می شود که در شرایط بحران های داخلی و بین المللی و یا در دوره های رکود و تورم یا بحران های داخلی و بین الملل و یا تغییر شرایط و الزامات بین الملل علاوه بر بحران های اجتماعی، بحران سیاسی نیز فراگیر شده و گاه منتهی به سقوط حکومت های استبدادی و غیر دموکراتیک می شود.

۵- بحران در حکومت های ایدئولوژیک و انحصار گر

ساخت اجتماعی پایه و مبنای مادی ساخت سیاسی است. توسعه یافتگی ساخت اجتماعی، زمانی اتفاق می افتد که اقوام، اقلیت ها طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی به نوعی شعور، وجدان و آگاهی جمعی دست یافته و نهادهای صنفی و سیاسی خود را جهت تجمیع و تشکل متفع خود پدید آورند بازتاب منافع، اهداف و مطالبات گروه های اجتماعی در تصمیم گیری های سیاسی که خود را در نظام حزبی - پارلمانی و حاکمیت ائتلافی نشان می دهد، منعکس و تعیین کننده است. گسترش احساس « دولت دار بودن » و « اعتماد به بالا » در جامعه سیاسی بعنوان منشأ مشروعیت دولت - تغییر رابطه قدرت از آمریت به اجماع و کاهش دستگاه های اجبار آمیز در سیاست و گسترش رویکردهای اجماعی و همدلانه گسترش اراده عمومی خط فاصل مدرنیته و دنیای کهن است. در دولت ها در ایران تنها در دوران نهضت ملی دکتر مصدق، در بستر دموکراتیک، نشان داد که منابع آزاد شده به چه مصارفی می رسد و چشم انداز آزاد شدن را هم نشان داد اصل آزادی ها تحقق می شد انتظار جامعه برای زیست برابر و شرافتمندانه مطالبات عمومی جامعه شد.

علت اساسی جنبش های گسترده و قیام ۵۷ از مشروطه تا کنون ریشه در حکومت های استبدادی و ناکار آمدی و عدم مشارکت سازمان یافته مردم دارد که باعث ایجاد ناکارآمدی و تناقضات ساختاری می شود همچنین تناقض در اولویت ها، اهداف، روش ها و رویکردها، از جمله گزینش از بالا در نظام سیاسی، باعث ایجاد رانت و فساد می گردد. آزادی و نظام رفابتی سالم در درون ساختار های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، به همراه گسترش تشکل های مردم نهاد و انتخابات آزاد می تواند، روابط و مناسبات را شفاف و بعنوان بیان کننده ضعف ها و ناکارآمدی و ضربه گیر تنش ها عمل کرده و نوسانات را به موقع کنترل و منطقی نماید. بر عکس در صورت ساختار عمودی سلسله مراتبی و از بالا که رابطه مکانیکی، و توسط نظام استبدادی تعریف می شود، باعث می شود از هم گسیختگی و ناکارآمدی افزایش یابد به این جهت در بحران ها، سقوط ساختارها بصورت دومینوار رخ می دهد. یک سیستم که از بخش های نامتوازن تشکیل شده دچار بحران و رکود شدید شود فعالیت های غیر مولد به همراه گسترش فعالیت های پولی و بانکی و ربائی، گسترش به رانت و کسب سرمایه های بادآورده و سرمایه گذاری در بخش های غیر ضرور شده بجای رشد متوازن و همه جانبه صنعت و تولید، هزینه ها افزایش سرمایه ها به هدر می رود. لذا ضروری است که **هر آنچه نظام سیاسی می خواهد انجام دهد ابتدا باید مسئله جامعه باشد و جامعه آنرا تأیید کند، در این راستا قوانین نیز باید مطابق خواست و نیازهای جامعه باشد، در اینصورت است که جامعه ساختارها را پشتیبانی می کند.**

در ایران بجای فعالیت نهاد ها و کانون های اجتماعی و حضور در نهادهای پارلمان و دولت، دو نهاد سلطنت و روحانیت همواره در کنار هم قدرت سیاسی را در قبضه خود داشتند. در دوره قاجار و پهلوی، تنها نهاد روحانیت آزادی کامل و استقلال اقتصادی، ایجاد نهادها و تشکل های مذهبی داشت. مراجع شیعه مجموعاً از شاهان قاجار و سپس پهلوی حمایت کرده و سلطنت را بعنوان حکومت شیعه جهان اسلام معرفی می کردند. ملا احمد نراقی در تأسیس سلسله قاجار، خود تاج بر سر فتحعلیشاه گذاشت و سلطنت را موهبتی الهی اعلام کرد، اما وقتی بحران ها بالا می گرفت روحانیت برای حفظ جایگاه خود و تقویت وضع سابق، لحن انتقادی نسبت به حاکمان در شرایط نابسامان می گرفتند. یک استثناء از سال های ۴۲ بود که آیت الله خمینی که قبل از آن سال مؤید سلطنت محمد رضا پهلوی بود و فقط تبصره هایی در مورد حق رأی و آزادی زنان و الغای مالکیت فئودالی زمین و رعایت احکام اسلام را می زد، سپس از

همکاری با شاه امید و بر خلاف سنت مراجع تا آن زمان چهرهٔ اپوزیسیون بخود گرفته، مدعی رفع نواقص دیکتاتوری پهلوی و اجرای ارزش ها و اصول مدرنیته، آزادی و دموکراسی، برابری و حقوق بشر و تأمین مسکن و کار و معیشت در حد رفاه و درمان و آموزش و .. را کرد و مردمی که تشنهٔ کرامت و حقوق بشر و آزادی و دموکراسی و هم فاز شدن با جهان روز بودند را جذب کرد. مردم در برابر استبداد پهلوی و رفرم آمرانه و از بالا و سرکوب و حاشیه نشینی، حکومت اسلامی را تحقق بخش خواست های مشروطه می دانستند در واقع انقلاب ۵۷ یک فریب - و به اصطلاح خمینی « خدعه - در مقصد که مدرنیته و تحقق و برابری حقوق فردی و اجتماعی، دموکراسی و عدالت اجتماعی است. بجهت شرایط استبدادی مطلقه، تعطیلی گفتگوی اجتماعی و احزاب و تشکل های مستقل، ادعای روحانیون در خصوص تحقق مدرنیته مورد نقد و بررسی و واکاوی قرار نگرفت، لذا می توان گفت مسئول و مقصر اصلی در حکومت دین سیاسی خود رژیم پهلوی بود، زیرا مسئول اول تنظیم روابط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و تمام موفقیت ها و شکست ها بعهدهٔ رأس قدرت می باشد. پس از کسب قدرت سیاسی، ابتدا قدرت کاریزماتیک خمینی غلبه کرد. سپس دین سیاسی را بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی حاکم کرد، در همانحال کلیهٔ نیروی های ملی گرا و دمکرات مذهبی را طی یک مدت کوتاه از قدرت خارج کرد جبهه ملی را که حکومت جدید حمایت کرده بوده را بعنوان مرتد اعلام نمود. مهمترین بحران های حکومت ولایت فقیه در دوران کنونی عبارتند از: بحران مشروعیت، بحران ناکارآمدی، بحران مشارکت، بحران توزیع، بحران نفوذ، بحران اجتماعی، اقتصادی در تمامی شاخص های سرمایه گذاری، ابر تورم ها، کاهش تولید ملی و درآمد سرانه، تخریب محیط زیست و نیرو و هم افزایی این بحران ها به شکل گیری بحران بنیادین یا ابربحران منجر شده است که در آن بحران ها بر یکدیگر اثر می گذارند.

بحران بنیادین، ساختاری است. ساختار مفهومی ذهنی و فرضی است که از سه مولفه تشکیل شده است:

(۱) قوانین: در حکومت های استبدادی بر اساس تحکیم قدرت حاکمیت و سلب حقوق عمومی مردم تدوین می شود.

(۲) رویه ها، یعنی روش های جاری که در قوانین پیش بینی نشده اما به صورت عادت بر اساس سنت ها از آن ها استفاده می شود؛

(۳) مناسبات، یعنی دسترسی نابرابر به فرصتها و کسب قدرت اقتصادی از طریق قدرت سیاسی و بر عکس. بر این اساس می توان از نابرابری و فقر، تبعیض، فساد و تورم ساختاری، در نظام حکمرانی سخن گفت بحران ها زاده و حاصل قوانین، رویه ها و مناسباتی هستند که در نظام حکمرانی ساری و جاری است. به سخن دیگر، ساختار کنونی و نظام حکمرانی نه تنها با اتکا به قوانین، رویه ها و مناسباتش قادر به حل مسائل و مشکلات کنونی و تأمین انتظارات متعارف مردم نیست. بهمین لحاظ، هر مسئله یا مشکلی در آن به سرعت بحرانی و بر پیچیدگی وضعیت می افزاید. از همین رو وقتی از فساد ساختاری سخن گفته می شود، معطوف به قوانین، رویه ها و مناسبات کنونی یعنی ساختارهای سیاسی حاکم است.

حکومت های توتالیتر بجای حل بحران ها، با برنامه یکسان سازی انسان ها و جوامع و حذف تمامی تمایزات واقعی و طیف های متنوع؛ زیست های انسانی و ویژگی های فردی، این تمایزات واقعی و کارکردی را منکر شده و سعی بر یکسان سازی از نظر شکلی، اهداف ساختگی و نوع زندگی صرفا مصرفی می کنند. همزمان با تمایز زدائی فوق، تلاش برای ایجاد تمایزات ساختگی و غیر کارکردی می کنند. تحمیل تبعیض های دینی، جنسیتی، قومی، زبانی و مناطق مختلف جغرافیایی همراه با گسترش فواصل این حکومت ها تبعیض های چند لایه توسط مکانیزم که برای استقرار و تداوم حکومت تعبیه شده و حاشیه ها را از جوانب مختلف مدام در حال باز تولید بوده و قدرت مرکزی را متراکم تر می کند. هر گونه تولید تبعیض در ابعاد مختلف جنسیتی، طبقاتی، قومیتی و مذهبی و جغرافیایی و حقوقی به نفع مرکز و به ضرر به حاشیه رانده شدگان می باشد. سرکوب شدگان نمی توانند از دیواره های تبعیض گذر کرده و متحد و یکپارچه شوند مگر

آنکه با همبستگی انسانی بتوانند اعتلای آگاهی، فرهنگی و اجتماعی و گذار از وجوه خرد قضایا به عام ترین وجوه تبعیض ها بپردازند بطوری که تمایزات طبیعی و هویتی در یک کلیت یکپارچه حفظ و دیده شود و از طرف دیگر تمامی تمایز سازی ها از بالا و توسط حاکمیت که برای استمرار نظام سرکوب هست محو شوند

۶- رنسانسی و خیزش مردمی در ایران

در مقابل کاست حاکم و نارضایتی عموم مردمی که حقوق اساسی و بالاتر از آن زندگی خود را از بر باد رفته می بینند انقلاب «زن، زندگی، آزادی» توسط اقشار تحت ستم، که تبعیض چند گانه را تحمل می کردند شکل گرفت و توانست حاکمیت مطلقه را به چالش کشیده و یک انقلاب زبانی و گفتاری بر گفتمان مذهبی موجود غلبه و قدرت دو گانه در سطح جامعه را ایجاد کند. اکنون می توان گفت که شبهی در ایران در حال گشت و گذار است شبهی که سپهر صاف حاکمان طی ۴۳ سال را با تلاطم های شدید اجتماعی مواجه کرده است. تا جایی که بنظر می رسد انقلابی واقع شده که تاریخ جامعه را به دو بخش پیش و پس از آن تفکیک می کند. انقلاب که نتیجه گریز ناپذیر ساختار سخت و صلب و غیر قابل نفوذ حاکمیت سیاسی کنونی است؛ بطوری که ثروت و قدرت و آزادی و اختیار را در ید عدّه بشدت قلیلی قرار می دهد، که هیچیک مسئولیت وضعیت فجایع و بحران های فعلی را بعهده نمی گیرند و انقلاب اخیر به قصد دگرگونی ساختار ها و حل تضاد های اساسی در ترتیبات اجتماعی شکل گرفت تا ساختارهایی ناشی از نهادهای مردمی، پاسخگو، سکولار و جدایی ایدئولوژی و دین از حکومت؛ برابری کلیه آحاد اجتماعی و آزادی و دموکراسی را طرح ریزی کند موضوعش دگرگونی مناسبات اجتماعی و وضعیت کنونی، کسب حق زندگی آزاد با حقوق و سطح زندگی و آزادی های فردی و اجتماعی و در یک کلام حق حیات اجتماعی طبق شأن انسانی و حقوق و آزادی های وی می باشد.

در بیشتر بخش های جهان؛ ارزش های بی چون و چرای انسانی، با ایجاد نهاد های داوطلبانه ایی که برای کسب حقوق و قدرت اجتماعی خود با مشارکت و خرد جمعی موضوع توسعه و تکامل نهاد جامعه خود را طرح ریزی می کنند، جای ساختار ها و نظام های کهن، فرسوده و دوران تاریکی بشری را فرا گرفته اند. در ایران انقلاب اخیر در حیطه نظری و فکری حلقه های ارتباطی خود را یافت و تحولی عظیم در حوزه های گفتمانی ایجاد کرد زندگی اجتماعی جاری بعنوان بالاترین واقعیت و حقیقت اجتماعی و جهان بشریت مورد پذیرش و شناسائی قرار گرفت. اهداف، آرمان و خواست های اجتماعی، ایدئولوژی های مدعی هدایت بشری به بهشت های موعود مادی و دینی را به چالش گرفت. قدرت اجتماعی بعنوان محور و پایه قدرت سیاسی در مضمون خواست جمعی قرار داشت، در فرهنگ اجتماعی مردم ایران از اینکه قدرت سیاسی که مشروعیت خود را از خدا و یاروابط خونی یا اقتدار موروثی و یکبار برای همیشه حکومت را بدست بگیرد و مادام العمر باشد، منتقضی شده است و قدرت اجتماعی جمهور مردم از طریق همبستگی سراسری، نظام سیاسی را ایجاد و کنترل کرده و نظام سیاسی خارج از کنترل مردم فاقد مشروعیت و کارایی است. حاکمیت سیاسی باید از قدرت اجتماعی نشأت گرفته و هرگاه که قدرت اجتماعی مردم در هر شکلی عدم رضایتمندی خود را به آن نشان دادند، از قدرت خلع شود. در نتیجه تمام قدرت از طرف مردم به نمایندگان منتخب واگذار می شود برای اولین بار در این جنبش تنها بخش مدرن بود که حضور داشت یعنی نشانگر بلوغ اجتماعی بود و روح همبستگی و قدرت مردم در نهادها، تشکل های اجتماعی و روح و خواست عمومی مردم بعنوان روح زمانه تعیین کننده قدرت مشروط سیاسی قرار گرفت، تا کسب رهبری که پاسخگوی زندگی آزادانه مردم باشد، باید مسیر طولانی را طی شود. حاکمیت که از این رویکرد جدید که ساختار قدرتش را به چالش گرفته است، دچار شوک گردید و تمامی تلاش خود را بکار برد با گلوله های جنگی و سرکوب جنبش را محو کند غافل از آنکه جنبش از جنس اندیشه، تفکر، گفتمان و ارزش های نوین بر ساختار های کهن، برتری خود را اثبات و در عرصه تاریخی پیروز شده و نمی توان با سرنیزه آنرا سرکوب کرد و نوع سرکوب خود نشانگر پتانسیل پر توان و حقانیت جنبش انقلابی نوین و ورشکستگی اندیشه خشونت بار کهن بود. جنبش در سراسر جامعه گسترده شد. کسانی که

افول و یا شکست جنبش را اعلام می کنند در واقع درکی واقعی از انقلابات که حوزه نفوذ و گسترش نوآوری، خلاقیت، زایش و رویش است را نمی بینند. انقلاب به پیروزی در عرصه اندیشه و گفتمان رسیده است حاکمیت تا دندان مسلح نتوانست مثل جنبش های اعتراضی گذشته ظرف یکی دو روز یا یک هفته بقول خودش جمع کند و این روند فرسایش و کاهش قدرت، رژیم را از نظر مشروعیت، مقبولیت، تضعیف کرده و باعث ایجاد گسست های فراوان در نیروهای حامی آن شده و ریزش نیروهای بدنه را به همراه داشته است. با تعمیق و گسترش شتابان جنبش تحول خواهی و از طرف دیگر گسترش و تعمیق بحران های حکومت پیروزی قطعی جنبش ضروری تر می گردد. نیروهایی که برای تحول و تغییر وضع موجود پا به میدان گذاشت هرگز نه از افکار و آرمان های خود دست شسته و نه به وضعیت حاکم موجود تمکین نموده و اعلام می کنند که هرگز به گذشته باز نمی گردند و تداوم پتانسیل تحول خواهی نیروهاست که بخش هایی از رژیم را مجبور به پذیرش تحولات و وضعیت امروز نموده و دعوت به گفتگو می کنند.

جوامع امروزه بشریت و بویژه نسل های جوان، با دسترسی به ارتباطات اجتماعی در سراسر جهان به ارزش ها و دیدگاه های مشترک جهانشمول و دوران دست یافته اند. - با یک شال و یک چوب بچه های دهه ۸۰ کار صد مانیفست را انجام می دهند. سوژگی و مشارکت زنان در جامعه ایران با انقلاب ژینا وارد مرحله تازه ای شده است و این سوژگی به هیچ وجه به شکل ماقبل جنبش مهسا اعاده نخواهد شد. اعتراضات قبلی طی سه دهه اخیر، روی مسائل و خواسته ها و حول مسائل مشخص اجتماعی یا اقتصادی بود اما با مرگ مهسا ما به سمت زندگی رفتیم جامعه جانی تازه گرفت و زنده شد و این وضعیت با وجود شرایط کنونی و بدون مشارکت اجتماعی کل مردم ممکن نیست در بزنگاه تاریخی فوق، به باز پس گرفتن هویت تاریخی - اجتماعی و فرهنگی برگشتیم. هر چند تراژدی مهسا با درک و آگاهی عمومی بالخص زنان و جوانان از به بن بست رسیدن زیست برای اکثریت نزدیک به ۹۰٪ جمعیت همراه بود اما ارثیه مهسا برای ما زندگی بود و تبدیل به یک جنبش جهانی شد جنبش سالهاست که می جوشد از اولین اعتراض زنان در ۸ مارس ۱۹۷۹ که خمینی فتوای حجاب اجباری را داد ده ها هزار زن به خیابان آمدند و پیام دادند که شما صاحب ما نیستید و نمی توانید ما را تغییر دهید و در این ده ماهه اخیر این شرم زدگی که آدم خود را نفی کند برای زنده ماندن و نسل جدید این پیام بود که زندگی در یک حکومت مطلق گرا در حکم نیستی است در نهایت خواست فراگیر و عمومی « طلب کردن زندگی » در همه ابعاد فردی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی اش در قلب این شعار جای دارد.

فلسفه زندگی زنان: تکیه بر صلح و گفتمان سازی - رفتار عادلانه - ایجاد و گسترش سیستم های حمایتی در گفتمان خود دارد. شاخص و درجه آزادی هر جامعه به حضور هژمونی زنان در حوزه کارکردهای اجتماعی است. که حاکی از استقرار روح زنانه در رویش و دینامیسم معنای زندگی، حذف تبعیض ها و نابرابری ها و همبستگی وحدت و پیوند بین انسان هاست. در فرایند همبستگی جمعی انسانی و بر اساس رعایت کامل حقوق فردی و جمعی، انسان ها به آگاهی های اجتماعی دست یافته تصمیم خود را گرفته اند. خصلت بین الملل این جنبش، چشم اندازی را در جهان ترسیم کرده است که دور نیست تصویری که در آن تمامی جریانات و فعالین رادیکال و و انقلابی را با پرچم « زن، زندگی، آزادی » شاهد باشیم جنبش دارای ساختار افقی است و دارای شاخک های ارتباطی گسترده است و نهاد ها و جنبش های مختلف را می تواند بهم متصل کند. یک ضعف جنبش ما در حوزه سیاسی است و می بایست اعتماد بخش های مختلف را کسب کند مبارزه مهسا بر سر مرگ و زندگی است و یک مسئله وجودی و اگزیستانسیال است و شعار زن، زندگی، آزادی در واقع پس گرفتن هویت غصب شده است. این انقلاب جدید انقلاب زبان، فرهنگی و در ذهن مردم است.

انقلاب تمایز زدائی می کند و لذا ما از پراکندگی و گسستگی که طی ده ها سال با ایجاد تبعیض های تو در تو بر ما حاکم شده بود؛ دوباره اجتماع می شویم جامعه می خواه دوباره قدرت ملی خودش را پیدا کند. باید یک روایت جدید بیاید و یک بازیابی هویتی خودمان را پیدا کنیم، نتیجتاً حکومت که تمایز زائی چند وجهی را بین مردم گسترش می دهد در ذهن و درون مردم ریخته و فروپاشیده است. اکنون مسئله کلیدی این است که نظام ارزش جدید و همبستگی جدید چگونه شکل می گیرد. تحول مستمر در جهان هستی و زندگی:

در جریان تحول مستمر و گذر هستی و زمان، که هر لحظه خلقی نو، زایش و رویش و خیزشی در جریان است و هیچ چیز ساکن نمی ماند، در دوران انقلاب ژینا، با نهاده شدن تدریجی اعتراضات و کنش های اعتراضی جمعی؛ ، رنگین کمانی از مطالبات و خواست ها برای زیست و سبک زندگی گسترده یافته است و اختیار و قدرت را در قدرت هیچ فرد یا گروه و دسته ای قرار نخواهد داد بلحاظ فوق سازماندهی جنبش متمرکز نبوده و بر خلاف گذشته اختیار و آزادی خود را بدست هیچ فرد یا گروهی قرار نمی دهد (مرتبط با قدرت اجتماعی شود) تا جناح یا فرد نتواند بعنوان رهبر بلامنازع جنبش شود. تمام قدرت از طرف مردم به نمایندگان منتخب واگذار می شود. انقلاب مهسا با گفتمان پیشرو آن، خواهان یک زندگی عرفی بر اساس شادی ها، آرزوها و پرکشیدن رؤیای انسانی در بیکران هستی، همزیستی و برابری حقوق و محو همه تمایزات است و هیچ ممنوعیتی را بر نمی تابد. با اطمینان می توان گفت وقتی مردم چنین نوع زندگی را طلب می کنند، سرنوشت بی شک آنرا در دسترس می گذارد. محوریت زن، در راستای تجربه نظریه رهائی بخش که " آزادی زن، معیار سنجش آزادی جامعه است " بوده و رابطه زن و زندگی غیر قابل انکار است، وقتی به یاد آوریم که دو سوم کار جهان به وسیله زن ها انجام می شود. برابری کامل حقوق زنان، با مردان در تمامی عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - تحقق بی قید و شرط تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خویش و جلوگیری از اعمال کنترل مرد سالارانه: زندگی از چنگال پول، قدرت و سرمایه سالاری خارج شوند. پس از تجربه شکست حکومت های ایدئولوژیک، تمامیت خواه و دینی، انقلاب « زن، زندگی، آزادی تمامی ایران را درنوردید و بعنوان روح جمعی و وحدت ملی شکل گرفت. این جنبش در سراسر ایران چون از جنس آگاهی تاریخی و اجتماعی است شکست ناپذیر است با ظهور جنبش ژینا در حوزه گفتمان، فلسفه انقلابی نوین بر گفتمان حاکم غلبه پیدا کرد و موتور آن بخصوص زنان بودند که بعنوان اقشار تحت ستم های چند گانه تحولات اجتماعی را بطور دقیق رصد می کردند بقول اسلاوی ژیزک فیلسوف و جامعه شناس معروف اسلوونیایی: « امروز ساکنین کشورهای ثروتمند نیز می بینند که " زن، زندگی، آزادی " می تواند رمز رهایی آنها هم باشد ... آنچه اکنون در ایران جریان دارد ابداً چیزی مربوط به گذشته نیست بلکه همان چیزی است که ما هم در جهان توسعه یافته غرب انتظارش را می کشیم.. به زودی شاهد خواهیم بود که جنبش هایی مشابه با ایران در ایالات متحده، در لهستان، در روسیه و در بسیاری از دیگر کشورها به راه بیفتند» لذا پیام رهائی بخش آن در سراسر جهان گسترده می شود. بطوریکه اندیشمندان، نظریه پردازان و پیشروان فکری در حوزه های جامعه شناسی، هنر و ادبیات و ... در سراسر جهان را جذب کرده است». لازم به توضیح است که زن مظهر رویش و خلق و زایش، اساس زندگی، حامی و پرورش دهنده است و زندگی محتوای و مضمون یگانگی است. آزادی و همبستگی در زندگی، تمایز عام و خاص نداشته و زندگی در تمامی جوانب آن با حقوق برابر است و آزادی نیز نفی هر گونه سدّ و تمایز و سلطه و سرکوب و قدرت مافوق در زندگیست و در متن چنین شرایطی است که زن می توان خلق و رویش و خصلت زندگی بخشی داشته باشد. ترکیب واژه های " زن، زندگی و آزادی " مفهومی دگگون ساز و چشم انداز رهائی انسان بصورت فردی و جمعی در ایران در شرایط حاکمیت دینی و روحانیون با گفتمان ما قبل تاریخی و قرون وسطائی؛ یک مفهوم کاملاً انقلابی و دگرگون ساز است. این جنبش در پی مرگ و نیستی و حذف نیست، بهمین لحاظ عشق به هستی دگر خواه و رمانتیک بوده و کرامت انسانی در جامعه برقرار شده است. فلسفه زندگی زنان : گسترش سیستم های حمایتی، تکلیه بر صلح و گفتمان سازی، رفتار عادلانه، تقویت روح جمعی و برابری، آزادی و عدالت اجتماعی است و لذا جنبش در حال غنی شدن است. بعبارت دیگر جنبش کنونی نه صرفاً تقاطع مطالبات مختلف آزادی، برابری، قومیت ها، عدالت اجتماعی و دموکراسی است، بلکه بدنه و کلیت مردم خواهان تغییر بوده و در تمامی عرصه ها این درجه از آگاهی رسیده اند که برای کسب برابری جنسیتی؛ عدالت اجتماعی، رفع کلیه تبعیض ها، جدائی دین از دولت و دموکراسی ضروری بوده و بالعکس؛ یعنی این مطالبات یکدیگر را همپوشانی می کنند و تحقق هر بخش از مطالبات نیاز به اجرای اهداف و آرمان های دیگر با درجه مناسبی از عقلانیت و منطق نیاز است بلوک بندی های سیاسی باید شکل بگیرد حوزه های اشتراک و حوزه های تفاوت روشن می شود، این تمایزات کارکردی است و باعث می شود که جامعه توان تحمل و بردباریش بیشتر میشود.

این جنبش از اپوزیسیون هم عبور کرد چون هر کدام خود را آلترناتیو می دانست، ارتباط با جوامع مردم نهاد در کشورهای توسعه یافته - نه روابط سیاسی - و گروه های حقوق بشر می تواند به تجربیات جنبش افزوده کند و دموکراسی برابری آزادی باید از تجربیات جوامع مدنی دموکراتیک در سراسر جهان استفاده و جنبش های مدنی با هم مرتبط شوند. انقلاب ایران یک سمبل است، می تواند جنبش فمینیستی آزادی اجتماعی و سیاسی و عدالت اجتماعی را پوشش دهد. چون همه چیز جهانی شده، مفاهیم و مقولات فوق را باید بتواند با برابری زن و مرد ترکیب کند تصور آزادی از خود آزادی در اروپا فراتر رفته است در ایران جنبش پخته شده و فرصت پختگی را دارند جیشی که به مفاهیم و مناسبات عمیق رها سازی زندگی دست یافته و سازماندهی را طرح ریزی و بیافریند دیگر نیاز به کشتار و انقلاب فرهنگی پس از پیروزی نیاز نخواهد داشت. کسانی که از هم اکنون فریاد کشتار مخالفین فکری خود را امروزه سر داده در فضای ما قبل دوران روشنگری قرار داشته و قادر به درک تحول روح و خواست دوران نیستند. ابر جنبش موجود نخستین جنبش تقاطعی است که به حوزه های نابرابری و یهیم پیوستگی بسیاری از جنبش ها در عرصه های مختلف پرداخته است. جنبش زنان جوانان قومیت ها جنبش کارگری، آزادیخواهی چند وجهی بودن و همبستگی آنها را نشان می دهد که چند وجهی بودن تضادها و چندگانگی بودن آنها نشان می دهد که هر جنبشی هم که بخواهد شکل بگیرد متکثر بودن این همبستگی اجتماعی متکثر بودن این تقاطع و ذهنیت این تقاطع را در میان اپوزیسیون نمایش بدهد. این جنبش شدت علیه تبعیض و علیه ستم است و حضور قدرتمند جنبش در سیستان و کردستان و لرستان همبستگی نشانگر گسترش مطالبات عام اجتماعی و برابری و رفع تبعیضات بطور عام می باشد و لذا چند وجهی بودن مطالبات معنای عملی پیدا کرده است. هرچند امروزه از ظهور و بروز آن با سر نیزه در بسیاری از مناطق جلوگیری می شود، اما در هر مکان و هر زمانی که ممکن شود جلوه های مبارزاتی و تحول بخش خود را بروز می دهد. طی چند ماه اخیر سیستان و بلوچستان بعنوان سمبل و پرچمدار این تحول اجتماعی - فرهنگی و سیاسی درآمده است.

دستاوردهای جنبش:

با سبک حاکمیت موجود ایران هم اکنون از مدار تاریخ و جامعه جهانی حذف شده است و این جنبش بمعنای بازگشت به روح و تاریخ دوران و عصر حاضر است. بهجت گستردگی ارتباطات امروزه هر ضربه ای به یک انسان موقعیت انسان های دیگر را تغییر می دهد. تروماهای جمعی باعث ایجاد همبستگی و خلق امر مشترک می شود رنج و درد مشترک انسان ها از آنان مردمی می سازد که می توانند جهان دیگری بسازند قدرت در کف سوژه ها نهاده و عامل پیوستگی در حیات فعالان مدنی می شود. در جوامع بشری نظر به اینکه مقاومت مقدم بر قدرت است، عبارتی قدرت واقعی در دست پائینی هاست که با مقاومت آنرا از قوه به فعل در می آورند هر چند اختیار در دست بالائی هاست از شروع جنبش مهسا قدرت مجبور شده که توان مردم را به رسمیت بشناسد. با آغاز منازعات اجتماعی، ریشه های اجتماعی قدرت و چگونگی حرکت جامعه در راستای قدرت یا مقاومت آشکار می شود و دیگر امکان به محاق بردن مقاومت مدنی مردم از میان می رود. منازعه یعنی آغاز مردم، حتی اگر مردم بار دیگر با فشار شدید دستگاه سرکوب قدرت روبرو شوند. اصولاً دستگاه سرکوب زمانی فعال می شود که مردم آغاز به تاسیس راهی نو کرده اند. در واقع خرد جمعی و نقاد و گفتمان مشترک انسان هاست که زندگی اجتماعی را شکل داده و معنا و عرفان و درک واقعی از جهان هستی به زندگی می دهند. امروزه در صدها جوامع مختلف بشری مناسبات اجتماعی ناشی از همبستگی و وحدت انسان جاری و مستقر است. هیچ امر مقدسی و ورای عقل و خرد نقاد در مناسبات اجتماعی وجود ندارد. تئوریزه کردن وضعیت اجتماعی برای فهم و درک شرایط کنونی داخلی و بین الملل ضروری است. اهداف و آرمان مشترک معترضان، همبستگی و هویت ماندگار آن، رمز بقای انقلاب جاری است؛ زیرا با کسب آگاهی های تاریخی و اجتماعی و یکپارچگی و روح همبستگی، حتی در صورت سرکوب فیزیکی آنها باز هم اندیشه ها و مطالبات جمعی در ذهن و جان معترضان باقی خواهد ماند و در این صورت فرایند تبدیل شورش به جنبش طی می شود و در این مرحله می توان کنش اعتراضی را جنبش نامید. اهداف و خواست های مشترکی که در سطح محلی، ملی و فراملی تکرار شده اند، نماد های مشترک در فضای حقیقی و

مجازی و اشتراکات مولفه های هویتی اعتراضات اخیر را شکل داده اند خیزش تا امروز انبوهی از تولیدات هنری و ادبی شامل موسیقی، طرح، گرافیک، شعر، عکس و ویدئو در کنار هزاران متن و گفتمان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی درباره سبک زندگی و علیه پوشش اجباری به غنی شدن هویت جنبش منجر شده اند. رفتارهای جمعی و فردی در ابعاد نارضایتی عمومی در جامعه بسیار گسترده شده و با مقاومت مردمی و جنبش های اجتماعی شبکه های غیر رسمی ایجاد شده؛ که از هویت مشترک برخوردارند و در اشکال گوناگون اعتراضی حول اهداف اساسی خود فعالیت می کنند. ارکان این جنبش ها را عبارتست از: ۱) شبکه های تعاملات غیر رسمی، ۲) اعتقادات مشترک و همبستگی، ۳) عمل جمعی متمرکز بر منازعات ۴) اعتراضات نامتعارف.، نارضایتی کنونی چند لایه است و فراتر از امور فرهنگی، ابعاد اقتصادی و حقوقی جدی نیز دارد. برخی برخی دستاوردهای تا کنونی جنبش شامل موارد زیر است:

الف) فروپاشی رژیم در حوزه گفتمان و مشروعیت:

همانطور که گفته شد، جنبش اعتراضی نوین با طرح گفتمان تاریخ ساز "زن، زندگی و آزادی" در برآمد خود، بر مشروعیت و مقبولیت حکومت را که بر اساس ارزش های دنیای کهن شکل گرفته و عمل می کند، خط بطلان کشید. این گفتمان مشروعیت را ناشی از توافق جمهور مردم بطور عموم و فارغ از هر جنسیت، قوم، مذهب و زبان و ... قرار داد. حق قانونگذاری اجتماعی و فردی را از نهادهای غیبی و دینی به خود مردم زنده و در راستای منافع جمعی با حقوق برابر اختیار عموم مردم قرار داد. لذا در عرصه گفتمانی، نظری و فلسفه زندگی بر افکار کهن به غلبه تمام عیار دست یافت. در واقع در سیر تحولات تاریخی جنبش، فرم زبان و ذهن جامعه ایرانی دیگر استبداد را در هر شکلی رد کرده و نمی پذیرد. ذهن و زبان ما محل چالش معانی متفاوتی است که در آن جای گرفته اند یا از آن گذر می کنند. دین در شکل واقعی خود، بعنوان عقیده شخصی و معنوی افراد جای گرفت و دخالتش در ساز و کار اجتماعی با روح زمانه مخالف بوده و دین سیاسی و دولتی بعنوان سد و مانع کسب حقوق و زندگی مردم متبلور شد. مسلم است که آگاهی های تاریخی و اجتماعی و فلسفه زندگی نوین هرگز به دوره قبل باز نخواهد گشت و اگر به زور سر نیزه به بخش هایی تحمیل کنند، شکاف عمیق و حتی نفرتی که ایجاد می کنند با مقاومت مدنی ده ها میلیون انسان تنها به نیروی مقاوم تر و بزرگتر در مقابل حاکمیت تبدیل شده و بحران ها را افزایش خواهد داد.

ب) ضرورت اتحاد اپوزیسیون:

این جنبش، در ضمن خیزشی برای پاسخ به ضرورت اتحادهای اپوزیسیون بود و علیرغم هر مقاومت و مانع در برابر خود، هماهنگ سازی های اجتماعی و سیاسی علیه تعدی های حکومت دینی و برپایی سوسیال دموکراسی و سکولار، برابری حقوقی و رفع تبعیض ها را آموزش داد و بستر سازی نمود. جنبشی پر توشه، که پیشرفت در راستای همگرایی ها را در دستور کار اپوزیسیونی نه از جنس حباب که پیگیر و پایدار گذاشت و پشتوانه ای تداوم راه آن شد. شناسنامه ای ماندگار را در نه یاس و سرخوردگی گذرا، که در تعمیق آگاهی نیروی محرکه ی تحول نوشت تا این هستی ساز حرکت آتی، توانمندی و نارسایی های خود را ثبت کند و به شناخت بیشتری از ویژگی های خود داشته اش برسد. بدون شناخت غنیافته و بدون همبستگی همدیگر یابی، آفتابی به اشتراک طلوع نخواهد کرد. واضح است که پایداری در عقد اتحادها و وفاداری مسئولانه به آن ها، بیشتر متعلق به دوره های تدارک جنبش در دوران فروکش خیزهای بلند پیشین اند. مبارزه در چنین دوره هایی، بر احتراز از هیجانات زودگذر حایل شعور، اراده برای درهم شکستن سکوت محافظه کاری فلج کننده، حس احتیاج به تولید نیروی جمعی، پیوند لحظه با تمرکز بر چشم انداز، سیاست را از دریچه ی برنامه دیدن، پذیرش همزمان مایه گذاری استوار است. در چنین شرایطی، نبرد با دژ استبداد در روشنگری راه را بر هرگونه نا امید شدن ها و نا امید سازی ها می بندد. جسارت سیاسی اگر از غلبه بر یاس می گذرد، اما در کار بست تجارب است که به بار می نشیند.

به مثابه جابجایی قدرت انحصاری دینی حاکم بوده و حکومت طی دوران جنبش انقلابی مهسا هر لحظه با یک نیرو در خارج از خودش روبروست. این نیرو یک واقعیت روزمره است که در اشکال مختلف نمود پیدا می کند. طی ۴۳ سال حکومت دینی در ایران تنها قدرت دست ولی فقیه قرار گرفته و کل مردم هیچگونه حقی در پرسشگری و تدوین قانون و راهکار - مگر آنچه را که او قبلاً تنفیذ کرده بود - نداشتند. اکنون جای خود را به قدرت اجتماعی مردم در تشکل ها و نهاد های مردم نهاد یافته خواهد داد بخش هایی از رأس حکومت برای اولین بار طی ۴۳ اذعان نمودند که قدرت در ایران دوگانه است و باید گفتگو نمود.

(د) شکاف در بین نیروهای حکومت:

با محو وسیع مشروعیت و مقبولیت رژیم، بزرگترین شکاف ها در بین لایه ها و طیف های مختلف رژیم تا رأس آن ایجاد شده و ظرفیت یکپارچگی و توان مقابله با بحران ها و خیزش های مردمی را در پایین ترین سطح خود طی ۴۳ حاکمیت قرار داده است. همچنین انگیزه و فرسودگی نیروهای سرکوبگر در برابر جنبش انقلابی؛ بسیار متزلزل و تضعیف شده و فاقد کارآیی و حتی بازسازی ضربات وارده است. با تعمیق جنبش، بدنه اصلی نیروهای سرکوب به مردم و جنبش می پیوندند.

۷- روند مبارزت جاری

جنبش به مثابه یک موجود و پدیده زنده و دارای ساختار و هویت ویژه؛ فراز و فرودهای طبیعی ادوار زیست خود را طی می کند و در بزنگاه های شرایط اجتماعی - سیاسی مناسب، در عرصه اجتماعی گسترش تمام عیار خواهد یافت. در ایران امروز طبقات و قشر های عظیمی وجود دارند که اگر به جنبش اجتماعی کنونی بپیوندند، امکان موفقیت هرچه سریع تر آن تقویت می شود. در میان این قشرها، طبقات زحمتکش شهری و ائتلاف با طبقه متوسط است. آنچه این دو قشر را به هم متصل میکند آزادی است. در اینجا تأکید روی آزادی های مثبت است. آزادی های "مثبت" یا ایجابی از قبیل آزادی برخورداری از حقوق برابر، آزادی برخورداری از زندگی و حق معشیت آبرومند، آزادی و امکان کسب تحصیلات در تمام مراحل تحصیلی، آزادی برخورداری از سلامت و درمان و غیره. با تحقق این آزادی های مثبت، آزادی های منفی نیز می تواند محقق شود از جمله مانند آزادی طرز تفکر، انتخاب دین و مذهب، راه و رسم زندگی، آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مطبوعات، آزادی انتخاب کردن و انتخاب شدن در شرایط غیر تحمیلی، آزادی انتخاب پوشش، روابط شخصی، و غیره. لازم به ذکر است که بدون تحقق آزادی های مثبت (نوع اول)، آزادی های منفی نیز نمی تواند اجرا شود. زیرا انسانی که امکان حقوق برابر ندارد، وضعیت معیشتی اش همواره متزلزل و بی ثبات است، کمتر میتواند در اندیشه، آزادی بیان باشد. در جوامع دمکراتیک، جمهور مردم می توانند به مطالبات صنفی و معیشتی خود، از راه های مسالمت آمیز، دست بیابند. تجربه شکست حکومت های ایدئولوژیک بخوبی نشان داد جوامعی که عموم مردم از رفاه بیشتر و مطالبات معیشتی خود از راه های مسالمت آمیز می توانند برخوردار باشند، می توانند از آزادی های منفی بهره مند شوند. جنبش مدنی ایران با بسط گفتمان سیاسی - اجتماعی خود میتواند قشر های عظیم تری از مردمان ایران را بیش از پیش به خود جلب کند. انقلاب باید برای مبارزه علیه نجاری کردن تحصیلات، درمان و مسکن و تأمین کار و نان و مسکن، برنامه ریزی کرده و با مطالبات خود پیوند برقرار کند. بی افقی و بی آیندگی زندگی معمولی و عرفی زندگی عموم مردم بخصوص جوانان و زنان را فرا گرفته، لذا باید برای دگرگونی ساختارهای حاکم طرح ریزی نمود. با بکارگیری سلاح های جنگی و سرکوب خونین، طبیعی است که مبارزین اقدام به تغییر تاکتیک مبارزه کنند. این نه تنها رویکرد و تصمیمی منطقی و معقول است اما به هیچوجه بمعنی برگشت به تفکر و شرایط قبلی و پذیرش اراده حاکمیت نیست. همانطور که مطرح شد در عرصه گفتمان، زبان و خواست نوع زندگی انسانی آزادانه و بر اساس اراده انسان ها و جامعه، و تدوین قوانین که توسط خود انسان و برای تأمین زندگیش، در مقابل گفتمان دینی سیاسی حاکمیت، جنبش پیروز شده و با تداوم حکومت تنها نفرت و بحران

تولید می کند. لذا بخش هایی که عدم حضور در خیابان را شکست انقلاب زن، زندگی، آزادی می نامند درکی از جنبش، اهداف، مطالبات، سبک مبارزه و مراحل آن ندارند. شکست یعنی پذیرش و بازگشت به شرایط قبل از مبارزه در ضمن از دست دادن بخش اعظم پتانسیل و نیروهای مبارز آن. در حالیکه چنین وضعیتی ابدًا در انقلاب اخیر ایجاد نشد و این رژیم بود که شکست اخلاقی، اداره و مدیریت کشور و ضعفش بر ملا شد و هیچ تردیدی در محو مشروعیت و مقبولیت رژیم در نزد اذهان باقی نماند. در هر مکانی که شرایط تجمع و مخالفت علیه رژیم امکانپذیر شود، حرکت اعتراضی شکل می گیرد. اکنون همزمان با یورش رژیم برای پوشش اجباری، تحمیل فقر و فلاکت بیشتر، تحمیل بی حقوقی در تمام عرصه، سرکوب دستمزدها برای تمامی اقشار معلمان کارگران و همه حقوق بگیران، از جمله بازنشستگان را تحمیل می کند. رژیم فقط تعهد سیاسی نمی خواهد بلکه قصد غصب هویت تاریخی، فرهنگی - اجتماعی و سیاسی و فردی شهروندان است و زن زندگی آزادی پس گرفتن هویت غصب شده است اینکه رژیم شکلی از زندگی را تحمیل می کند، خود مرگ وجودی است و تداوم جنبش به معنی تأمین زندگی است. حاکمیت در مبارزه علیه آزادی پوشش برای توجیه سرکوب، مدعی است که می خواهد قانون را اجرا کند. با توجه به شرحی که در مورد قانون و قانون شکنی در بخش دوم ملاحظه خواهد شد، مشخص می شود که حاکمیت به قانون شکنی در کل قانون اساسی موجود و قوانین عرف و بین الملل و حقوق بشر پرداخته است اما نسبت به پوشش که جزو سنت های تحمیلی گذشته است و جایگاه مشخصی در قوانین اساسی ندارد تمرکز نموده و تمامی نیروی خود را در این رابطه بسیج نموده است؛ زیرا کسب آزادی در یک حوزه توسط مردم، رژیم را در تمامی حوزه دیگر تضعیف می کند. اجبار برای یکسان کردن شکل ها در لباس و فرهنگ و هنر و ... یعنی تعطیل کردن تفکر و تکرر و تنوع و تحمیل تمایز زدائی در جهت اهداف سیاسی حاکمیت و نفی آزادی های فردی و اجتماعی است. در واقع قانون و قانونگذاری و قوه قضائیه و مجلس جزو ارکان حاکمیت نظام ولایت فقیه برای سرکوب و بی حقوقی بوده و جایگاهی مستقل و در جهت حقوق مردم ندارند. مردم در فرایند دهه ها حکومت این واقعیت را تجربه کرده اند. رژیم تمامی قانون اساسی خود را زیر پا گذاشته اند اما برای آزادی پوشش که هیچ صراحتی در قانون اساسی نداشته و قانون باید در جهت حقوق و آزادی و خواست مردم قرار داشته باشد و لذا هر گونه تحمیلی خود غیر قانونی است؛ زنان مبارز که پایه گذار رنسانس اخیر بوده اند و پوشش و بدن را مکانیسمی برای بیان عقلانیت و آزادی فردی خود و راهی برای بیان هویت آزاد خویش میدانند. بهمین دلیل ضروری است مبارزه برای کسب آزادی پوشش را با تمامی آزادی های مثبت و منفی ذکر شده پیوند بزنند و تا برقراری یک حکومت مبتنی بر آزادی و اراده مردم و برابری و سکولار و جمهوری خواه که باز توزیع ثروت در جهت ایجاد عدالت اجتماعی، در کنار تمامی اقشار مردمی به مبارزه خود تداوم بخشند.

روش های مقاومت:

الف) مبارزات اجتماعی بر اساس ظرفیت و خواست مجموعه اقشاری که به مبارزه روی آورده اند، شیوه ای است که اثر بخشی و برتری پتانسیل خود را علیه رژیم در تمامی عرصه های اجتماعی، مدنی، فرهنگی، گفتمانی، اجتماعات و، تحصن ها و راه پیمایی ها نشان داده است، می تواند به عدم پرداخت مالیات و ... و هزینه های دولتی تسری یابد، با لحاظ اینکه حقوق بشر جهانی نیز دفاع مشروع و کاربرد قهر برای دفاع از خود را تأکید کرده است. این سبک باعث می شود که مردم هر چه بیشتری به مبارزه برای کسب حقوق خود پرداخته و مبارزه هر چه بیشتر گسترده و سراسری شود. درس آموزی از تداوم مبارزات مردم قهرمان بلوچستان و سیستان جهت استمرار برنامه ریزی شده بسیار کلیدی است

ب) استفاده از سبک های مختلف مبارزه اعم از برگزاری جلسات و شعر و تأثر، شعارنویسی، هنری، موسیقی و نقاشی، دیوار نویسی و ایجاد تشکل های سراسری مردم نهاد، که کارکرد اثر بخش و مستمر دارد

پ) ترویج گسترده ضرورت ایجاد سازماندهی و همبستگی در محیط کار و زیست، طرح ریزی، تصمیم گیری و تقسیم کار با استفاده از خرد جمعی، نقد و ارزیابی و جمع بندی. قدرت مردمی بالاترین قدرت اجتماعی است.

۸- مسیر رهایی

راه رهایی ما مردم ایران رویکرد اجتماعی است، زیرا همبستگی سراسری و ایجاد تشکل های مردم نهاد در بین تمامی اقشار اجتماعی، بزرگترین قدرت اجتماعی است. لذا جامعه نیاز به نهادهای تشکلی و سازمان های مردمی دارد نیاز به نهاد سیاسی، حزب، فعالیت سیاسی، تحقق یک روح و وجدان جمعی که همبستگی را در محور زیست اجتماعی قرار دهد، می باشد. با لحاظ فوق، باید یک افق، چشم انداز و روایت جدید را خلق و خود را بازیابی هویتی کنیم. اشتباه ما مردم ایران از دوران مشروطه بیش از ۱۳۰ سال قبل تا کنون عمدتاً این بوده که یک نظام سیاسی یا یک شخص و گروه سیاسی را جای گروه یا شخص سیاسی دیگر گذاشته ایم و چون در جامعه ما سیاست هیچ بنیان اجتماعی ندارد، تصاحب یا دزدی قدرت وجود دارد، در واقع امر سیاسی را بجای امر اجتماعی قرار داده ایم. در حالیکه امر اجتماعی زیر ساخت امر سیاسی است از طریق امر اجتماعی جامعه به سمت شکل گیری بهبود مناسبات اجتماعی پیش می رود زیرا مسائل موجود و روزمره زندگی انسان به شکل نرمال مطرح و مدیریت می شود. ما قدرت اجتماعی خود را جدی نمی گیریم، در نتیجه بعنوان انسان اجتماعی تقویت نمی شویم نگاه ما سیاسی به امر سیاسی است در حالیکه باید نگاه اجتماعی و جامعه بنیاد به آن باشد باید از مردم سخن گفت تحول خواهی نیازمند بازبینی دائمی در فعال به تحول خواستن و نیازمند پیگیری دائمی آرمانها و تقویت بدن و ذهن از نظر شورمندی و کسب شادی ناشی از دستاوردهاست. ما به نقد ایدئولوژی نپرداخته ایم و مناسبات سلطه را از منظر ایدئولوژی فرهنگی بررسی نکرده ایم. در واقع مناسبات سلطه را روانکاوانه باید به پرسش بگیریم، پیش از آنکه با پرسش سیاسی مواجه شویم. باید برای کسب حقوق اجتماعی خود یعنی تشکل های مردم نهاد مختلف و نهاد سازی قدرت مردم در درون اجتماع اقدام کرد. جامعه مجموعه ای از مناسبات اجتماعی است، یعنی ما هم با اجتماعی شدن امتیازات زندگی و هم با اجتماعی شدن خطرات زندگی روبه رو می شویم. امر اجتماعی همان همبستگی است که حاصل تقسیم کار اجتماعی است و در اینجا دولت و نظام سیاسی جزئی از تقسیم کار است یعنی اصل «اجتماعی شدن» تمامی وجوه زندگی است حکومت تمایل به تکثر ندارد چون همواره می خواهد منافع یک گروه را نمایندگی کند آن چیزی که تکثر را به رسمیت می شناسد قدرت سیاسی نیست، قدرت اجتماعی است. چون بدون تکثر اصلاً امر اجتماعی وجود ندارد مسئله اصلی مشارکت اجتماعی است. به زبان پدیدار شناسی: «مسئله ما در وهله نخست غنا بخشیدن به تجربه های اجتماعی و سیاسی خود است ما تبدیل به انسان هایی می شویم که با غنای تجربه زیستی خود رو به رو هستند - غنای تجربه زیستی: بعنوان یک انسان نیاز به امر روانی، هم امر ادبی هم امر فلسفی و هم امر سیاسی هم امر عاطفی و هم امر الهیاتی هستیم. یعنی روان ما همزمان نیازمند فلسفه، اخلاق، عشق، ایمان، عدالت، آزادی و خودشکوفایی و است در حالیکه ما داریم سرخوردگی و شکست را عقلانی می کنیم و به غنا بخشیدن به تجربه زیستی خود نمی پردازیم. پرداختن صرفاً به براندازی یعنی حصر «امر اجتماعی» نابود کردن اجتماع و ندیدن عمق فجایع و مسائل اجتماعی است. ما منتظر فاعل تاریخ هستیم در حالیکه، تاریخ از روح و خواست اجتماعی، کارگرد گروه های اجتماعی و مجموعه اندیشه و عمل پراکسیس اجتماعی و بستر جهانی آن است. (به معنای عمل اندیشیده شده) می نامیم جامعه قدرتی فراتر از تصور خودش برخوردار است و جز در حالت منازعه سیاسی به آن آگاه نیست. بلکه رهایی در تکثرات عقل، در نزد همگان است همبستگی بجای حاکمیت می نشیند و در نتیجه امر اجتماعی بجای امر

سیاسی قرار می گیرد. فقدان فضای مدنی - دو گانه انقلاب - استبداد موضوع جامعه ماست **برای ایجاد جامعه مدرن باید بین ساخت های اجتماعی اتصال و پیوند شکل بگیرد** کوشش و امکان تغییر در ساخت های اجتماعی کلید کار است مسائل و نیازهای انسانی در جامعه طرح و مدیریت شود شعارها معطوف به حکومت است باید مسائل جامعه را تعمیق داده و همبستگی و پیوند برقرار شود. شعارها فقط معطوف به حکومت است، لذا موضوع تغییر؛ در مناسبات سیاست است. در نتیجه حرکت جامعه را منتفی ساخته است. در واقع پروژه ما باید جامعه سازی باشد که **از نیازهای اجتماعی شکل گرفته باشد** در جامعه با ارزش ها، آرمان های مشترک، انسجام، نظم درونی مواجهیم و از اینجا می توانیم حاکمیت سیاسی که از درون جامعه ما شکل می گیرد بسازیم. جامعه باید توی ذهن و درون مردم برود با آن پیوند احساسی، عاطفی و عاشقانه پیدا کرده و به همبستگی و هویت جمعی ما دست یابد. با همبستگی و کسب قدرت اجتماعی است که به بزرگترین نیرو تبدیل خواهیم شد و **از آنجا می توانیم به سیاست ورود پیدا کرده و مشارکت اجتماعی - سیاسی - اقتصادی و فرهنگی خود را محقق کنیم.** مشاهده می کنیم که انقلاب « زن، زندگی، آزادی » در دستیابی به همبستگی و معنا بخشی جامعه ما موفقیت بزرگی کسب کرده است

آینده فکری و پرسش اجتماعی مهم و کلیدی است **نقطه اتصال جامعه مدنی و سیاسی کجاست؟ این امر اجتماعی است اجتماعی شدن** **قانون موضوع است.** نهادهای اجتماعی مکانی برای سحنگویی و گفت و شنود جامعه است. تفاوت سنت ها نهادها احزاب گروه هاست دولت هم بخشی از تقسیم کار است و در واقع حکومتی دموکراتیک، بدون تکرر و تفاوت امر اجتماعی بی معناست. استراتژی همبستگی اجتماعی زیر ساخت حاکمیت سیاسی و راه حل توسعه همه جانبه و مستمر است اقتدار قانونی مقبولیت خود را از جامعه می گیرد. جامعه تکرر را به رسمیت می شناسد زیرا بدون تکرر و تفاوت امر اجتماعی بی معناست. در حالیکه دولت ها حقوق یک اقلیت را نمایندگی می کند. تقسیم کار اجتماعی بجای فاعلیت صرفا سیاسی نجات بخش است. **انسجام اجتماعی را قدرت نمادین = روح جمعی** تضمین می کند

تشکل های مردم نهاد مستقل و سراسری در بین تمامی اقشار با تعاریف محتوای، مضمون و روح همبسته بعنوان مرجع قدرت مردمی تنها راه رهایی است. تشکل سراسری زنان در سازمان ها و تشکل های مردم نهاد تشکل جوانان، معلمان، کارگران، دانشجویان، تشکل کادرهای درمانی، اصناف، تشکل یابی آزاد دینی و قومی و خلاصه هر قشر و گروه و جمعیت و صنفی اساس موفقیت اجتماعی و شکوفایی و سر زندگی همه مردمان سرزمین است. مطرح شد که قدرت در دست مردم متشکل و متحد است هر چند اختیار در دست حاکمان است. قدرت اجتماعی مردم متشکل و همبسته مردم است که می توان محدوده اختیار و قدرت سیاسی حاکمان را تعیین و هر زمان که مردم اراده کردند قدرت سیاسی را به زیر بکشند. بطوریکه هیچ قدرتی بر فراز مردم و بالای سر مردم که خواست خود را به مردم تحمیل و دیکته و برای آنان وظیفه تعیین کند نتواند بماند. کل مردم که از آزادی ها و مواهب و زندگی اجتماعی بهره می برند، چارچوب وظایف اجتماعی شان هم تعیین و مشخص می شود یعنی وظایف از ذات همبستگی اجتماعی و نه از بالا تدوین می شود.. **لذا دولت باید یک نهاد بیطرف در کنار - نه در رأس - جوامع مدنی باشد جامعه خودش باید ساز و کارهای خودش را تدوین و اجرا کند و دولت بتواند منافع عمومی را در ساز و کارها تعریف و لحاظ کند.** مولد ها باید شاد خردمندانه و عقلانی بوده و فرایند های جامعه پذیری در درون جامعه عمل کنند.

انقلاب کنونی بر اساس فلسفه « زن، زندگی، آزادی » بر اساس شور و معرفت و عشق و نوع دوستی و همبستگی و برابری همه انسان هاست می تواند بستری وجودی و معرفت شناسی برای استفاده از تمامی تکنولوژی های مدرن تدوین کند. جوامع ایرانی گواه تمدنی تاریخی است. جنبش فوق در تداوم تمدن کهن تاریخی جوامع و تجربه زیستی ایرانیان است. همانطور که بیان شد، سراسر جهان از پیشتازی جنبش زنان در ایران آرمان و امید گرفتند. **انقلاب کنونی فقط انسان برابر را صرف نظر از هر جایگاه و موقعیت ویژه و تمایزات کارکردی می شناسد** انقلاب نوین ایران بر اساس رنسانس تاریخی اش نظام ارزشی رژیم های استبدادی و سرکوبگر را زدوده، لذا دیگر نظام های استبدادی به سبک سنتی قادر به اعمال حاکمیت نخواهند بود و این جوامع دمکراتیک و مدنی است که می تواند ظرف سیاست را تعیین و تحت کنترل داشته باشد. تفاوت سنت ها، افکار، عقاید، نهادها، احزاب و گروه های سیاسی، در یک فرایند طرح ریزی شده اجتماعی می شوند. حقوق اجتماعی محور فعالیت هایی است که باید تحقق یابد در اینصورت انقلاب تبدیل به امر زبانی می شود با تحقق امر اجتماعی، جامعه به یک میز مذاکره دائمی بین تفاوت ها تبدیل میشود. تفاوت سنت ها، افکار، جهان بینی، نهادها، احزاب و گروه های سیاسی در یک فرایند کارکرد نهاد های مدنی و اجتماعی، اجتماعی خواهند شد. و حاکمیت نیز جزئی از نظم اجتماعی است

حسین نداوش

دوم شهریور ۱۴۰۲